

کارکردهای معرفتی قلب از دیدگاه علامه طباطبایی

ه ه

دهن

حوراء حسینی *

شعبان نصرتی **

علیرضا قائمی نیا ***

کارکردهای معرفتی قلب از منظر آرای علامه طباطبایی

چکیده

قلب به عنوان یکی از محوری‌ترین کلمات در قرآن کریم برای معرفت و رسیدن به ایمان معرفی شده است. علامه طباطبایی قلب در قرآن را در جهت جسمی آن و به معنای قلب صنوبری که در درون سینه می‌تپد، در نظر نگرفته است، بلکه به اعتقاد وی قلب در قرآن همان نفس یا روح انسان است. علامه طباطبایی معتقد است، قرآن قلب را در معنایی مانند عقل، نفس و روح بیان کرده است و عباراتی مانند فؤاد، صدر و نفس در قرآن به معنای قلب استفاده شده‌اند. تفاوت در تعبیر قرآنی به اعتقاد علامه هرگز به معنای تفاوت هستی‌شناختی نیست. با این بیان قلب دارای جایگاه‌ها و کارکردهای متفاوتی می‌باشد. پژوهش حاضر در صدد بیان نظریات تفسیری علامه طباطبایی درباره کارکردهای معرفتی قلب است. برای این منظور ابتدا معنای قلب از نگاه لغویون مورد واکاوی قرار گرفته است؛ سپس کارکردهای معرفتی که عبارت‌اند از عقل، سمع، علم، وحی، ذکر، ققه، از تفسیر المیزان استخراج شده و ارتباط قلب با هر کدام جداگانه مورد تحلیل قرار گرفته است. هر کدام از این کارکردها ضمن فرایندی به افزایش ادراک قلب منجر می‌شوند که فرایندها در این نوشتار بیان شده است.

واژگان کلیدی: المیزان، علامه طباطبایی، قلب، کارکردهای معرفتی.

* کارشناسی ارشد دانشگاه قرآن و حدیث.

** استادیار و عضو هیئت علمی پژوهشکده کلام اهل بیت پژوهشگاه قرآن و حدیث.

*** دانشیار گروه معرفت‌شناسی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

تاریخ تأیید: ۹۵/۶/۷

تاریخ دریافت: ۹۵/۲/۱۳

مقدمه

علامه طباطبایی قلب را همان نور می‌داند و در تفسیر المیزان جایگاه ویژه‌ای برای این واژه کانونی بیان می‌کند. ابعاد معرفتی، ایمانی و عاطفی کارکردهای مختلف قلب می‌باشند و در تفسیر المیزان برای کارکرد معرفتی جایگاه ویژه‌ای ترسیم شده است. ما بنا داریم در این مقاله این کارکرد معرفتی را بیان کنیم.

به دلیل اکتشافی بودن موضوع، فرضیه‌ای نیز نمی‌توان برای آن بیان کرد؛ بنابراین ما در پی پاسخ‌دهی به این پرسش هستیم که قلب چه کارکردهایی دارد و هر کدام از آنها چه فرایندی را طی می‌کنند؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها ما به مفهوم‌شناسی قلب و سپس به تک تک کارکردهای قلب خواهیم پرداخت.

موضوع پژوهش از دو منظر قابل تأمل است: نخست اینکه قلب در قرآن مفهومی کانونی است که پرداخت به آن، مسئله ایمان را روشن می‌کند؛ دوم از حیث تراث‌پژوهی اهمیت موضوع دو چندان می‌شود؛ چراکه با واکاوی تفسیر المیزان و جمع‌آوری نظریات و سامان‌دهی به تک‌گزاره‌های علامه می‌توان نظام فکری ایشان را کشف کرد. این کار نظریات دانشمندان را در تراث اسلامی مشخص خواهد کرد.

۱. مفاهیم

قلب از دیدگاه لغویان دارای چند معنای اصلی و ریشه‌ای وارونه‌نمودن (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۱۷۱ / ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۱۷ / ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۶۸۵ / راغب، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۶۸۱)، پشت‌روکردن (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۶۸۵)، عقل (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۱۷۱ / زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۳۳۶ / جوهری، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۰۴)، خالص و محض (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۱۷۱ / ابن فارس، ج ۵، ص ۱۷ / ابن درید، ۱۹۸۸، ج ۱، ص ۳۷۳ / ابن اثیر، ۱۳۶۷، ج ۴، ص ۹۶)، قلب صنوبری (تمامی لغویان چنین معنایی ذیل واژه قلب لحاظ کرده‌اند) می‌باشد.

می‌توان تمامی این معانی را پذیرفت. در مجموع می‌توان گفت معنای این واژه دو بخش دارد. اولین معنا حسی است که خالص و صرف را به دنبال دارد؛ لذا قلب صنوبری، قلب خوانده می‌شود. دومین معنا فراحسی است که تنها عقل در آن می‌گنجد نه معنای دیگری.

لفظ قلب در مفاهیم متعدد در ۱۲۲ آیه و ۴۳ سوره آمده است (ابتهاج، ۲۰۱۱، ص ۲۲)؛

اما مفسران این معانی را به عنوان قلب شناخته‌اند:

اول، عقل: مفسران در آیه «انَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ» (ق: ۳۷) قلب را به معنای عقل تفسیر کرده‌اند (طوسی، [بی‌تا]، ج ۹، ص ۳۷۴ / مغنیه، ۱۴۲۴، ج ۷، ص ۱۳۹ / مکارم، ۱۳۷۴، ج ۲۲، ص ۲۸۴). فیلسوفان همچون ملاصدرا تصریح می‌کنند، مراد از قلب، قلب معنوی است که معنویت لطیفی برای درک معانی دارد (شیرازی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۳۵۷).

علامه طباطبایی ضمن نقل حدیثی از هشام بن حکم از قول ابوالحسن موسی بن جعفر

نقل می‌کند که امام قلب را در این آیه عقل معنا می‌کند (طباطبایی، ج ۱۸، ص ۳۵۹).

دوم، نفس و روح: در آیاتی از قرآن کریم نظیر «وَبَلَّغْتَ الْقُلُوبَ الْحَنَاجِرَ» (احزاب:

۱۰)، قلب‌ها همان نفس‌ها هستند که در زمان قیامت از شدت ترس به گلوی آدم می‌رسند

(مصطفوی، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۱۶۴ / ابتهاج، ۲۰۱۱، ص ۲۳). علامه طباطبایی مُدرک واقعی را

خود انسان - یعنی نفس و روح او - می‌داند و چشم و گوش و... را ابزار ادراک نفس

معرفی می‌کند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۳۳۵).

سوم، رأی: در آیه «تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّى» مفسرانی چون صاحب الاصفی، «قُلُوبُهُمْ شَتَّى» را اختلاف آرا و اختلاف عقاید معنا کرده است (فیض کاشانی، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۱۲۸۷)، یا حسینی شیرازی که عبارت را این‌گونه تفسیر کرده است: هر کدام از آنها آرای خودشان را دارند (حسینی شیرازی، ۱۴۲۳، ص ۵۶۱). این معنا در تفسیر شبر نیز تکرار شده است (شبر، ۱۴۱۲، ص ۵۱۱). علاوه بر اینکه معنای قلب در واژه‌های دیگر نمود یافته است. برخی واژگان قرآنی مانند فواد، صدر، نفس، نهبه و لب به معنای قلب تفسیر شده‌اند.

چهارم، فواد: لفظ فواد در قرآن کریم در آیات «كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ» (فرقان: ۳۲) یا آیه «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى» (نجم: ۱۱) به نظر مفسران در معنای قلب به کار رفته است. علامه طباطبایی در آیه «كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ» مراد از فواد را قلب انگاشته‌اند که همان نفس مدرکه است؛ چنان‌که در آیه «وَ اصْبَحَ فُؤَادُ اُمِّ مُوسَى فَارِغًا» (قصص: ۱۰) معنای قلب را برای لفظ فواد تصریح کرده است.

پنجم، صدر: قرآن کریم در آیه «يَجْعَلُ صَدْرَهُ ضَيْقًا حَرَجًا» (انعام: ۱۲۵) گشادگی را به صدر نسبت داده است یا ضیق را صفت صدر بیان کرده است. علامه طباطبایی ذیل آیه «يَشْرَحُ صَدْرَهُ لِلْاِسْلَامِ» صدر را قلب معنا می‌کند و برای اثبات مدعای خویش از سخن ابن‌سینا بهره می‌برد که مرکز همه ادراکات و شعور را قلب می‌داند و مغز را تنها جنبه ابزاری معرفی می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۲۲۵).

ششم، نفس: انسان ادراکاتی مانند حب و بغض را هم به قلب نسبت می‌دهد و هم به روح و نفس. علامه بارها به این موضوع اشاره کرده که قلب همان نفس مدرکه است (همو، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۳۳۷). ایشان آیه «اكنتم في انفسكم» (بقره: ۲۳۵) را این‌گونه معنا می‌کند: در قلبتان مخفی کردید (همان، ج ۲، ص ۲۴۳).

هفتم، نهبه: علامه کلمه نهبی را در آیه «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى» عقل دانسته و دلیل آن را چنین بیان کرده‌اند که عقل را نهبه نامیده‌اند چون عقل، آدمی را از پیروی هوای نفس نهبی می‌کند (همو، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص ۱۷۲).

هشتم، لب: علامه در تبیین «وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» لب را در انسان به معنای عقل تفسیر کرده است؛ چراکه عقل در آدمی مانند مغز گردو است نسبت به پوست آن؛ لذا در قرآن لب در این معنا استفاده شده است (همان، ج ۲، ص ۳۹۶).

۲. جایگاه تعقل به مثابه کارکرد قلب از دیدگاه تفسیری علامه طباطبایی

با توجه به اینکه امروزه عقل مهم‌ترین کارکرد و منبع معرفتی به حساب می‌آید، در آغاز بحث به رابطه عقل و قلب می‌پردازیم. به همین منظور ابتدا عقل از نظر لغوی بررسی می‌شود، ولی هدف روشن‌شدن دیدگاه علامه طباطبایی در ارتباط بین عقل با قلب است. برخی لغویان اصل واژه عقل را بندکردن و بازایستادن دانسته‌اند (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۱۵۹) که از بستن زانوی شتر گرفته شده است (فیومی، ۱۴۱۴، ص ۴۲۲)، برخی به معنای منع و امساک دانسته‌اند (راغب، ۱۴۱۲، ص ۵۷۸)، و گروهی دیگر می‌گویند عقل را به این دلیل عقل نامیدند که صاحبش را از انحراف باز می‌دارد (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۴۵۸). علمای لغت معانی مختلف دیگری نیز برای عقل ذکر کرده‌اند که از آن جمله می‌توان به حصن (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۱۶۰)، علم (زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱۵، ص ۵۰۴)، قلب (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۴۵۸) و فهم (همان، ص ۴۵۹) اشاره کرد. گرچه راغب جهل را ضد عقل معرفی می‌کند، عسکری حمق را ضد عقل می‌داند و جهل را ضد علم (عسگری، ۱۳۷۶، ص ۷۵).

در مجموع می‌توان گفت عقل نوعی نیروی باطنی است که قابلیت درک و فهم مسائل را دارد و گاهی با واژه قلب یکی دانسته شده است. حاصل نتیجه بررسی در بحث قلب و عقل از منظر علامه طباطبایی حول محورهای رابطه عقل و قلب و فرایند تعقل قلب قرار خواهد گرفت.

۲-۱. رابطه عقل و قلب

از نظر علامه طباطبایی دو نوع ارتباط بین عقل و قلب وجود دارد: در ارتباط اول عقل همان قلب است. به باور علامه طباطبایی برای تبیین مفهوم عقل از بعد هستی‌شناختی، الفاظ گوناگونی استفاده می‌شود؛ بنابراین تنوع واژگانی در قرآن دلیل بر تنوع هستی‌شناختی

بین این واژگان نیست. با این بیان از نظر هستی‌شناختی نباید بین عقل، قلب، فؤاد، لب، روح و نفس تفاوت قائل شد. ایشان در تفسیر آیه «وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (نحل: ۷۸) فؤاد را همان قلب و در نهایت عقل بیان کرده است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص ۳۱۲). علاوه بر این‌همانی قلب و فؤاد، از نظر علامه میان روح، نفس مدرکه و قلب نیز این‌همانی وجود دارد. در این روی‌کرد عقل به عنوان منبع معرفت است؛ بنابراین انتساب تعقل به نفس از دیدگاه طباطبایی همان انتساب تعقل به قلب و روح است؛ مانند عبارت «المراد بالقلب هو الإنسان بمعنى النفس و الروح» (همان، ج ۲، ص ۲۲۳) یا عبارت «فیکون له قلب یعقل به» (همان، ج ۱۴، ص ۳۸۸).

در ارتباط دوم عقل به عنوان فعل قلب می‌باشد. از برخی نظریات علامه می‌توان کشف کرد، عقل منبع نیست، بلکه به ادراک و معرفت است؛ به این دلیل که اولاً، خود علامه تصریح می‌کند، واژگان دال بر ادراک یکی نیست و بیش از بیست واژه می‌باشد. این واژگان عبارت‌اند از: ظن، حساب، شعور، ذکر، عرفان، فهم، فقه، درایت، یقین، فکر، رأی، زعم، حفظ، حکمت، خبرت، شهادت، عقل و...؛ ثانیاً، هیچ‌یک از این واژگان برشمرده در بین منابع معرفت قرار نمی‌گیرد، بلکه تک‌تک آنها نوعی ادراک‌اند و به بیان ما کارکرد هستند، نه منبع (همان، ج ۲، ص ۲۴۷). برای نمونه عبارت‌های المعنیان جمیعاً - التعقل و السمع - فی الحقیقه من شأن القلب (همان، ج ۱۴، ص ۳۸۸) که ذیل تفسیر آیه ۴۶ حج بیان گردیده است.

قلب همواره بر این اساس سرشته شده است که حق و باطل را در امور نظری - و نه عملی - تشخیص می‌دهد؛ بنابراین تشخیص‌دهنده قلب است، اما تشخیص عقل است یا به عبارت علامه عقل، عقد القلب است (همان، ص ۲۴۹).

۲-۲. فرایند تعقل قلب

نگاه علامه طباطبایی به فرایند تعقل در آیه «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُون لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا» (حج: ۴۶) صورت گرفته است. مراحل‌ی که علامه بیان

می‌کند، عبارت‌اند از: «سیر در آیات تاریخی، ایجاد سؤال، مواجهه درونی، استدلال‌آوری و کشف علت‌ها، تذکر، عبرت‌گیری، تعقل بعد از تذکر، تشخیص و ایمان»

مرحله اول، سیر در آیات تاریخی است. به نظر علامه تعقل در سرگذشت پیشینیان مستلزم نوعی سیر در زمین است و به عبارتی دقیق‌تر تفکر در آثار به‌جامانده از پیشینیان یک سیر تجربی به همراه دارد و عملی بدنی است نه یک تفکر انتزاعی بریده از تجربه؛ لذا علامه معتقد است قرآن برای عبرت‌گیری انسان را بر می‌انگیزد تا آثار باقیمانده و قصه‌های ویران‌امتها را به چشم خویش ببیند (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص ۳۸۸).

مرحله دوم، ایجاد سؤال است. سیر در زمین آدمی را وادار به تفکر می‌کند که چه شد این امتهای نابود شدند و آیا ما نیز به سرنوشت آنان دچار می‌شویم و در پی جست‌وجوی دلیل و کشف علت‌ها بر می‌آید (همان).

پس از ایجاد پرسش، مواجهه درونی آغاز می‌شود و این مواجهه درحقیقت آغاز کارکرد قلب در فرایند تعقل است. در مواجهه درونی، قلب با دو منبع معرفتی مواجه است؛ اول، منبعی که از طریق سمع دریافت می‌کند؛ و دوم، منبعی که از طریق سیر در آیات تاریخی دریافت می‌کند. بحث ما در مورد دوم است، هنگامی که قلب با سؤال مواجه می‌گردد و به دنبال حل مشکل است. مراحل بعدی در درون قلب رخ می‌دهد که عبارت‌اند از: «استدلال‌آوری و کشف علت‌ها، تذکر، عبرت‌گیری، تعقل بعد از تذکر، تشخیص و ایمان». پس از مواجهه درونی، عقل آدمی بعد از تفکر در سرگذشت پیشینیان، به استدلال روی می‌آورد و متوجه خواهد شد که دلیل هلاکت آن انسان‌ها شرک به خدا و اعراض از آیات او می‌باشد (همان).

گام بعدی، تذکر است که نوعی تحول درونی است و در پی استدلال برای علت‌ها بر دل آدمی عارض می‌شود. البته این متذکرشدن در صورتی است که سیر در زمین آدمی را به تعقل و تفکر وادارد و اگر عقل انسان به‌تنهایی نتوانست این فرایند را درک کند و متذکر شود، دست‌کم عبرت‌گیری وادارش می‌کند، به سخن مشفق‌ی خیرخواه گوش دهد (همان).

مرحله بعد، عبرت‌گیری است. دعوت قرآن به سیر در زمین و آثار گذشتگان به دلیل تأثیر چشمگیر جنبه‌های اندیشه‌ورزی، حساس‌گری آدمی است که عبرت نامیده می‌شود؛ حالتی که آدمی با دیدن قصرهای به‌جامانده و ویرانی شهرهای اقوامی که به هلاکت رسیدند، به آن دست می‌یابد (همان).

سپس تعقل بعد از تذکر صورت می‌گیرد. همان‌گونه که برای هر پدیده این هستی غایتی قرار داده شده است، خداوند برای تفکر و اندیشه نیز غایاتی بر شمرده است که به نظر علامه تعقل مهم‌ترین نتیجه تفکر و تذکر است (همان).

آدمی پس از تذکر به مرحله‌ای می‌رسد که می‌تواند با تفکر از ظواهر امور بگذرد و به باطن آنها بنگرد؛ از محسوسات و مشهودات عبور کند و به معقولات برسد؛ قدرتی را به دست می‌آورد که بتواند با آن، امور را تجزیه و تحلیل کند و راه تشخیص حق و باطل را به دست آورد و در نهایت قلب انسان به ایمان (منع از کفر) می‌رسد. با توجه به دیدگاه علامه سیر در زمین آدمی را به تعقل و تفکر وا می‌دارد و اگر وا نداشت، آدمی در قسم دوم انسان‌ها قرار خواهد گرفت و حداقل عبرت‌گیری وادارش می‌کند، به سخن مشفق خیرخواه گوش دهد و اندرز را به جان و دل بپذیرد (همان).

۳. جایگاه سمع به مثابه کارکرد معرفتی قلب از دیدگاه تفسیری علامه طباطبایی

سمع هم به قدرت حس شنوایی (جوهری، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۱۲۳۱ / ابن‌درید، ۱۹۹۸، ج ۲، ص ۸۴۲ / ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۸، ص ۱۶۲) که با آن می‌توان صداها را تشخیص داد، اطلاق می‌شود و هم به ابزاری که شنیدن با آن اتفاق می‌افتد (زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۲۲۱). بنابراین گاهی واژه سمع به خود گوش تعبیر می‌شود، گاهی به فعل شنیدن مثل سماع تعبیر شده است؛ البته این واژه به غیر از این دو معنا می‌تواند در زمانی، همان فهم و ادراک باشد و گاهی نیز در معنای طاعت و فرمانبری حق استفاده شود (راغب، ۱۴۱۲، ص ۴۲۵ / فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۳۴۸ / فیومی، ۱۴۱۴، ص ۶۸۹).

لغت‌شناسان معاصر، مانند مصطفوی، سمع را مانند راغب درک صداها توصیف می‌کنند، با این تفاوت که این درک خواه به واسطه گوش باشد یا نیروی باطنی یا به سبب

احاطه وجودی مطلق (مصطفوی، ۱۴۳۰، ج ۵، ص ۲۵۳). بنابراین سمع در معنای شنیدن به عنوان ابزار معرفتی معرفتی می‌شود و در معنای پذیرش و اطاعت به عنوان یکی از کارکردهای معرفتی قلب به شمار می‌رود.

آنچه ما در این بخش در پی آن هستیم، تبیین دیدگاه‌های علامه طباطبائی حول محورهای رابطه سمع و قلب، فرایند سمع است.

۱-۳. رابطه سمع و قلب

علامه طباطبائی انتساب سمع به عنوان کارکرد قلب را در موارد گوناگون به تصریح بیان می‌کند. وی در آیه «وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ» (اعراف: ۱۰۰) سمع را به عنوان یکی از کارکردهای قلب می‌شناسد که دچار نقیصه گشته است (نصرتی، ۱۳۹۴، ص ۱۷۷). علاوه بر این علامه سمع و تعقل را با هم به عنوان شأن قلب می‌پندارد (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۳۸۸)؛ فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا (حج: ۴۶).

فرایند سمع و عقل هر دو از آیه ۴۶ حج استخراج شده‌اند و فرایندشان شبیه به هم است، با این تفاوت که مسیر فرایند تعقل و سمع در جایی از هم جدا می‌شود. پس از ایجاد سؤال برای حل مشکل دو راه پیش روی انسان وجود دارد: یکی تعقل و دیگری سمع. در تعقل انسان به استدلال روی می‌آورد و از روی استدلال به تذکر و عبرت‌گیری می‌رسد؛ اما در سمع انسان یک راه میانبر دارد؛ به یک ناصح گوش فرا می‌دهد و تسلیم حرف‌های او می‌شود.

۲-۳. فرایند سمع

طبق آنچه گذشت انسان‌ها در برابر حل مسئله مواجهه با هلاکت پیشینیان دو دسته شدند؛ برخی با تعقل و گروهی با استفاده از سمع قادر به حل مسئله شدند. اما فرایند سمع ذیل آیه ۴۶ سوره حج از نگاه علامه طباطبائی عبارت‌اند از: «سیر، مواجهه درونی، ناصح مشفق، تسلیم و منع از کفر». مرحله اول، سیر است که در این آیه آدمیان به سرگذشت پیشینیان، به قصرهای خالی از گذشتگان و شهرهای ویران نگاه می‌کنند (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۳۸۸).

در مرحله بعد، مواجهه درونی است. از این سیر این سؤال به وجود می‌آید که علت

سرنگونی اقوام چیست؟

بعد از این مواجهه درونی با ناصح مشفق روبه‌رو می‌شویم؛ خیرخواهی که هیچ منظوری جز خیر برای ما ندارد که البته جای تردید نیست که هیچ ناصحی چون کتاب خدا و فرستاده او نیست. در صورتی که سیر در زمین انسان را به تعقل نکشاند، می‌تواند به اندرز واعظی خیرخواه گوش فرا دهد و از افرادی شود که دارای گوش شنوایند که با آن به سوی سعادت راهنمایی می‌شوند. سپس قلب در برابر ناصح مشفق تسلیم می‌شود؛ خیرخواهی که هیچ منظوری جز خیر برای ما ندارد و بی‌تردید کتاب خدا و فرستاده او می‌باشند. در نهایت سمع ما را به منع از کفر می‌رساند. سمع به همراه عقل، کار قلب است و عقل و قلب در فرایند تعقل مانع از شرک و کفر می‌شود (همان).

دو گروه‌شدن آدمیان در برابر سؤال ایجادشده که آیا ما هم به سرگذشت پیشینیان دچار می‌شویم یا نه و حل این مشکل با تعقل است یا با سمع، می‌توان به عبرت‌گیری قلب به‌وسیله این دو کارکرد قلب، و نه چیز دیگری پی برد. به گفته علامه از دو قسم شدن انسان‌ها می‌توان دلیل متعرض‌نشدن به چشم را فهمید و دانست که چرا خدا اذان و قلوب را تنها بیان می‌کند. البته خداوند در آیات دیگری نیز به رابطه سمع و قلب اشاره کرده است؛ مانند «وَ قَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يَحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ» (بقره: ۷۵) یا آیه «وَ قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» (ملک: ۱۰).

۴. جایگاه فقه، به مثابه کارکرد قلب از دیدگاه تفسیری علامه طباطبایی

برخی معنای اصلی فقه، فهم (فراهِیدی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۳۷۰ / جوهری، ۱۳۷۶، ج ۶، ص ۲۲۴۳) و ادراک و برخی دیگر آن را شکافتن و گشودن معنا کرده‌اند (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۴۴۲). / ابوهلال فقه را پی‌بردن به مقتضای کلام با دقت و تأمل می‌داند (عسکری، ۱۳۷۶، ص ۴۱۲). برخی نیز هم فهم و هم شکافتن و گشودن را معنای فقه می‌دانند (ابن‌اثیر، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۶۵)؛ اما راغب فقه را رسیدن از علمی شهودی و حسّی به علمی غایب و نامحسوس می‌داند؛ همچنین وی واژه فقه را اخصّ از علم می‌داند (راغب، ۱۴۱۲،

ص ۶۴۲). بر همین اساس است که محققان معاصر اصل ماده را «فهم با دقت و تأمل» می‌دانند (مصطفوی، ۱۴۳۰، ج ۹، ص ۱۳۴).

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت معنای فقه، مطلق ادراک و آگاهی نیست، بلکه نوعی دقت و موشکافی و ریزبینی در آن وجود دارد. اگر بخواهیم دیدگاه علامه طباطبائی را در رابطه با فقه سامان دهیم، ماهیت فقه، نقش خداوند در فرایند تفقه، اختلال در تفقه محورهای اصلی ما قرار می‌گیرند.

۱-۴. ماهیت فقه

علامه طباطبائی معنای فقه را بین درایه و فهم می‌داند. فهم عبارت است از انفعال ذهن از عالم خارج به سبب نقش‌بستن صورت خارج در ذهن، فقه نیز عبارت است از تثبیت این نقش در ذهن به اضافه استقرار تصدیق آن، و درایه عبارت است از تعمق در تثبیت در آن نقش و تصدیق آن به طوری که ویژگی‌های معلوم روایات و زوایای آنها مشخص گردد (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۲۴۸). بنابراین فقه از نگاه علامه دارای دو ویژگی است: بخش اول، مربوط به تصور است که در مرحله فقه تصور ابتدایی انسان در عالم خارج تثبیت می‌گردد، و بخش دوم، مربوط به تصدیق است که انسان نسبت به عالم خارج، تصدیق اولیه می‌نماید. اگر قرار شود اقرار در تصدیق عمیق گردد، از فقه خارج و وارد مرحله درایه می‌گردد. حاصل اینکه از لحاظ معرفت‌شناختی فقه بالاتر از فهم و پایین‌تر از درایه است. اگر بخواهیم این بحث را به صورت فرایندی بیان کنیم آنچه در فقه رخ می‌دهد، این است که انسان با پدیده‌های خارجی مواجه می‌شود و تا این مرحله، فهم رخ داده است. مرحله فقه از جایی شروع می‌شود که انسان نسبت به این پدیده دو کار را انجام دهد: اولاً تصور خودش را تثبیت نماید؛ ثانیاً آن را تصدیق کند. در این صورت فقه یا تفقه رخ داده است.

۲-۴. نقش خداوند در فرایند تفقه

تفقه از یک مبدأ شروع می‌شود و به یک نتیجه ختم می‌گردد. گویا علامه طباطبائی مبادی تفقه را بدیهی دانسته و اشاره‌ای به مبادی نکرده است که آیا انسان مواد تفقه را از سمع می‌گیرد یا بصر و یا عقل؟ اما از نگاه علامه در بحث تفقه رابطه فعل خدا و فعل انسان اصلی‌ترین بحثی است که باید مورد توجه قرار گیرد.

به باور علامه طباطبایی آنجا که بحث از تفقه سالم و بدون اختلال است، مناقشه‌ای وجود ندارد؛ اما آنجا که تفقه با اختلال مواجه می‌شود، عامل عدم تفقه در این فرایند باید مشخص گردد؛ لذا این سؤال پیش می‌آید که در فرایند عدم تفقه یا اختلال در تفقه نقش انسان چیست و عاملیت خدا تا چه اندازه‌ای می‌باشد؟

به اعتقاد علامه در اختلال فرایند تفقه هم خدا دخیل است هم انسان؛ به این بیان که انسان با کردارش، خود را مستوجب این کیفر قرار می‌دهد که خداوند قلب او را از کارکرد اصلی‌اش باز دارد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۸، ص ۳۳۶).

۳-۴. اختلال در تفقه

پس از شناخت فرایند سالم تفقه در پی آنیم که چرا گاهی این فرایند به درستی کار نمی‌کند؟ چرا باید برخی از افراد قلب‌هایی برای تفقه نداشته باشند؟ آیا گرفتن این استعدادها توسط خداوند از ایشان، ظلم به آنان محسوب نمی‌شود؟

علامه در تبیین اینکه چرا برخی افراد از استعداد بودن در مجرای الهی محروم می‌شوند، به سخن خداوند در آیه «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» (روم: ۳۰) اشاره می‌کند. در خلقت خدا تغییر و تبدیلی رخ نمی‌دهد؛ البته مگر اینکه همین تغییر و تبدیل هم به دست خود خدای تعالی انجام شده و خود از باب خلقت باشد؛ بنابراین هیچ عقل و گوش و چشمی در عمل خود فاسد نمی‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۸، ص ۳۳۶).

با وجود اینکه خداوند تغییری در خلق انجام نمی‌دهد، در آیه «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُعَيَّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُعَيَّرُوا مَا بَانْفُسِهِمْ» (انفال: ۲۵) صریحاً اعلام می‌دارد که خدای تعالی نعمتی را که به قومی داده است، پس نمی‌گیرد، مگر آنکه خود آنان سبب زوال و دگرگونی آن شوند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۸، ص ۳۳۶). بنابراین این نفهمیدن و ندیدن و نشنیدن دوزخیان از خودشان سرچشمه می‌گیرد. گرچه بطلان استعداد و فساد عمل دل‌ها و چشم‌ها و گوش‌های آنان مستند به خدای تعالی است، ایشان سبب شدند که با تغییر راه عبودیت، نعمت خدا تغییر کند.

۵. جایگاه قلب به مثابه منزلگاه وحی از دیدگاه تفسیری علامه طباطبائی

وحی را اشاره، نوشتن، نامه، الهام یا هر نوع کلام مخفی می‌داند که بر دیگری القا کنی (جوهری، ۱۳۷۶، ج ۶، ص ۲۵۱۹/ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۵، ص ۳۷۹). گرچه وحی به معنای اشاره در اکثر کلام لغویان وجود دارد (ابن درید، ۱۹۹۸، ج ۱، ص ۲۳۱/ ازهری، ۱۴۲۱، ج ۵، ص ۱۹۲)، اما برخی وحی را به معنای سریع (فیومی، ۱۴۱۴، ص ۶۵۲) و صوت (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۶، ص ۹۳) گرفته‌اند. راغب اصل وحی را همان اشارات سریع می‌داند و البته این مفهوم به صورت رمز و کنایه در سخن و کلام است که گاهی صدای مجرد و بدون ترکیب است و با اشاره به بعضی از اعضا و گاهی با نوشتن و کتابت (راغب، ۱۴۱۲، ص ۸۵۸).

گرچه تنها قلب پیامبر است که معارف ویژه‌ای را از خدا می‌گیرد و برای عالم و تمام انسان‌ها نیست، به خاطر اهمیت این موضوع باید بررسی شود. اهمیت معارفی که از طریق وحی به انسان (از قلب پیامبر به بشر) منتقل می‌شود، به اندازه‌ای است که در صورت حذف این معارف جهان‌بینی دینی فرو می‌ریزد و چیزی از آن باقی نمی‌ماند.

۵-۱. تبیین نزول وحی بر قلب پیامبر

در آیات «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ» (شعراء: ۱۹۳-۱۹۴) و «فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ» (بقره: ۹۷) خداوند صراحتاً نزول وحی را بر قلب پیامبر اعلام کرده است. همچنین علامه در **المیزان** ذیل آیه ۱۹۴ شعرا می‌گوید، خداوند دلیلی برای این عبارت داشتند که برای تلقی وحی، پای قلب را به میان کشیده است. نزول وحی به حواس ظاهری پیامبر نسبت داده نشده است، بلکه قلب یا همان نفس رسول‌الله بوده که وحی را دریافت می‌کرده است؛ پس رسول خدا^(ص) در حینی که به وی وحی می‌شد، هم می‌دید و هم می‌شنید؛ اما بدون اینکه دو حس بینایی و شنوایی‌اش به کار بیفتند (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۵، ص ۳۱۷).

زمانی که پیامبر با وحی مواجه می‌شد، در اثنای انتقال معارف، اتفاقاتی افتاده است که از این رخدادها می‌توان گزارش‌های گوناگونی ارائه کرد و قرآن نیز این گزارش را بیان فرموده است.

۲-۵. جهان‌بینی قرآن نسبت به وحی

در نگاه اولیه ما وحی را این‌گونه ترسیم می‌کنیم: وحی از جایی شروع شده و به جای دیگر رسیده است؛ لذا ما آن را به صورت فرایندی می‌بینیم. در فرایند وحی یک فرد پیامی را در قالب رمزگذاری شده از طریق یک سیستم تعریف شده به یک گیرنده دیگر می‌فرستد. تلاش ما این است که این دیدگاه را بر نظریات تفسیری علامه طباطبایی عرضه کنیم و میزان اعتبار این نظریه را در **المیزان** بسنجیم. در این راستا اصطلاحاتی مانند فرستنده، گیرنده، موضوع، پیام، کانال و کدها (رمزگان) مفاهیم اساسی هستند. ابتدا این مفاهیم را شرح می‌دهیم، سپس توضیح خواهیم داد که مشکل کافران در بحث وحی با کدام یک از این مفاهیم اساسی است.

فرستنده: طرف اول ارتباط، خداوند است. خدا فرستنده وحی است و این ارتباط وحیانی به خواست او صورت گرفته است (قائمی‌نیا، ۱۳۸۹، ص ۱۰۶). قرآن کریم وحی را به تنزیل و انزال که لازمه معنایش فرود آمدن از مکانی والا یا مقامی والاست، تعبیر فرموده است؛ پس می‌توان استقرار وحی در قلب شریف رسول خدا^(ص) را نازل شدن وحی از خدا به آن حضرت دانست (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۸).

گیرنده: طرف دوم ارتباط، پیامبر^(ص) است. البته پیامبر گیرنده نخست بوده، مخاطبانی که پیامبر نص را به آنها ابلاغ می‌کرد، گیرنده‌های با واسطه بودند (قائمی‌نیا، ۱۳۸۹، ص ۱۱۱). آیاتی نیز در قرآن وجود دارند که گیرنده قرآن را پیامبر معرفی می‌کنند؛ مانند آیه «وَإِنَّكَ لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ عَلِيمٍ» (نمل: ۶).

کانال (مجرای ارتباطی): مراد از کانال امری است که انتقال پیام از فرستنده به گیرنده توسط آن امکان‌پذیر می‌شود. هر ارتباط زبانی از کانال خاصی صورت می‌گیرد؛ اما وحی ارتباط زبانی غیر طبیعی و ویژه‌ای بود که از یک کانال غیر طبیعی و ویژه برقرار می‌شد (قائمی‌نیا، ۱۳۸۹، ص ۱۰۶). با توجه به سخن علامه طباطبایی، مخاطب کلام در آیه «قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَيَّ قَلْبًا» (بقره: ۹۷) یهودیان هستند؛ کسانی که در فرایند وحی خدا را به عنوان فرستنده و رسول را به عنوان گیرنده پیام پذیرفته‌اند؛ اما مشکل بر

سر کانال ارتباطی (فرشته وحی) است که به صراحت قرآن جبرئیل است که آنها آن را نمی‌پذیرند.

علامه در **المیزان** امین بودن جبرئیل را بدین گونه ثابت می‌کند:

۱. خداوند در پاسخ به یهودیان معاند که با جبرئیل دشمنی می‌کردند، می‌فرماید: جبرئیل از پیش خود قرآن را نمی‌آورد، بلکه به اذن خدا بر قلب تو (پیامبر) نازل می‌کند. جبرئیل در نازل کردنش هیچ استقلالی ندارد و تنها مأموری است مطیع؛ همچنین در گرفتن آن و رساندنش به رسول خدا استقلالی ندارد، بلکه قلب رسول خدا^(ص) خودش ظرف وحی خداست؛

۲. جبرئیل فرشته‌ای از فرشتگان خداست و جز امثال دستورات خداوند کاری ندارد، مثل میکائیل و سایر ملائکه؛

۳. اگر خداوند جبرئیل را امین خواند، برای این بود که ثابت کند او مورد اعتماد خداوند و امین در رساندن رسالت او به پیامبر است. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۷۹).

کدها: در هر ارتباط زبانی مجموعه‌ای از رمزهای زبانی رد و بدل می‌شود. کدهای ارتباط و حیانی، کدهایی به زبان عربی بودند. خداوند از این زبان کدهایی برای انتقال پیام خود برگزید (قائمی نیا، ۱۳۸۹، ص ۱۰۶)؛ بنابراین کدها، الفاظ متن وحی هستند.

پیام: کدهایی که در ارتباط و حیانی فرستاده شده‌اند، حامل پیامی بوده‌اند. پیام، حاوی معانی وحی است. علامه طباطبائی ذیل تفسیر آیه «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ» می‌گوید، نازل کردن هرچه بوده از سنخ علم بوده و این انزال از قبیل وحی و تکلم بوده است (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۷۹).

پرسشی که در باب کدها و پیام مطرح می‌شود این است که آیا فقط معانی وحی (پیام) از طریق جبرئیل بر قلب رسول‌الله نازل شده یا معانی (پیام) و الفاظ (کدها) هر دو بر پیامبر نازل شده‌اند؟ علامه در **المیزان** با استفاده از خود آیات قرآن اثبات می‌کند که نه فقط معانی، بلکه پیامبر الفاظ را نیز بدون دخل و تصرف از جبرئیل دریافت کرده است. آیات قرآن به روشنی این معنا را می‌رسانند: «فَإِذَا قَرَأْتَ قُرْآنَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ» (قیامت: ۱۸) و «تِلْكَ آيَاتُ

اللَّهِ تَتْلُوها عَلَيْكَ بِالْحَقِّ» (آل عمران: ۱۰۸ / جاییه: ۶) واضح است، این الفاظ هستند که خواندنی و تلاوت کردنی اند نه معانی (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۵، ص ۳۱۷).

۶. جایگاه علم به مثابه کارکرد معرفتی قلب از دیدگاه تفسیری علامه طباطبایی

علم نقیض جهل است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۱۵۲) و به طور کلی دانستن چیزی را علم می‌گویند (جوهری، ۱۳۷۶، ج ۵، ص ۱۹۹۰). راغب می‌گوید علم ادراک حقیقی چیزی است و بر دو گونه است: ادراک ذات شیء و حکم کردن بر وجود چیزی با وجود چیز دیگر که برایش ثابت و موجود است؛ البته ایشان تقسیمات دیگری نیز در علم دانسته‌اند؛ مانند علم نظری و عملی، علم عقلی و سمعی و... (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۵۸۰). عاریف علم هم در اهل لغت و هم در دانش‌هایی مانند فلسفه بسیار گسترده است؛ به طوری که برخی اساساً معتقدند حقیقت علم، غیر قابل توصیف است (فلاح‌پور، ۱۳۹۲، ص ۶۶). در مجموع می‌توان گفت علم دانستن، ادراک، دانش و آگاهی است.

علامه طباطبایی در تعریف علم می‌گوید، علم ادراک مانع از نقیض است؛ بنابراین علم یکی از کارکردهای قلب است؛ چراکه نوعی از ادراک است. ایشان به بحث علم با رویکردهای گوناگون نگاه می‌کند. در بخش هستی‌شناسی، علم را با نگاه فلسفی بررسی می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۴۹). این نگاه با توجه به اینکه نگاه کارکردی به علم ندارد، موضوع ما نیست و پژوهش جدایی می‌طلبد.

در رابطه با علم و قلب، علامه معتقد است علم بعد از به‌دست آمدن دائمی نیست و می‌شود آن را از افراد جدا کرد. علامه این مطلب را در تفسیر آیه «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ» (آل عمران: ۸) بیان می‌کند و اعتقاد دارد، ممکن است علم راسخ در جان انسان، از قلب او کنده شود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۳۰).

از نگاه علامه با توجه به آیات قرآن و روایات، علم دارای درجاتی است (همان، ج ۱۴، ص ۶۵) که نهایت آن علم راسخ است. رسوخ علم زمانی رخ می‌دهد که انسان به صورت شایسته تعقل کند و اگر حق تعقل در موضوع را انجام ندهد، راه احتمالات بسته نمی‌شود

و چون احتمالات دیگری در فرض وجود دارد، قلب نمی‌تواند موضوع را بپذیرد و بدان اذعان کند، لذا مضطرب است؛ اما وقتی به‌طور شایسته تعقل کند، قلب موضوع را می‌پذیرد و وقتی موضوع را پذیرفت، نتیجه آن رسوخ در قلب است که در جوارح نیز ظاهر می‌گردد (همان، ج ۳، ص ۷۱).

با این بیان علامه کارکرد قلب را به حوزه ایمان و عمل نیز می‌کشاند و رسوخ علم را گره بین حوزه معرفت و حوزه ایمان می‌داند. یکی از بحث‌های علامه این است که وجود علم و جزم در قلب منجر به حصول ایمان نمی‌گردد، بلکه علاوه بر حضور علم بر قلب باید عقد القلب نیز رخ دهد و تصریح می‌کند، اعتقاد به اینکه ایمان، مجرد علم و تصدیق است، باطل می‌باشد (همان، ج ۱۸، ص ۲۵۹).

علامه جایگاه علم یقینی را در قلب می‌داند و معتقد است علم یقینی در قلب، زمانی حاصل می‌گردد که وسوسه‌های نفسانی از قلب دور گردد (همان، ج ۶، ص ۲۳۴). علامه جایگاه علم در قلب را جایگاه نور در جان می‌داند و معتقد است با نور علم، قلب اطمینان پیدا می‌کند و از این رو روح را همان نور علم می‌داند و می‌گوید؛ همان‌گونه که نهایت آن علم راسخ، جهل موت آن به شمار می‌آید (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۹، ص ۱۹۷).

۷. جایگاه ذکر به مثابه کارکرد قلب از دیدگاه تفسیری علامه طباطبائی

برای ذکر معنایی چون یادآوری چیزی، جاری‌شدن چیزی بر زبان، شرافت و خوش‌نامی، کتابی که تفصیل دین در آن آمده، نماز، دعا و ثنا ذکر کرده‌اند (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۳۴۶/ ازهری، ۱۴۲۱، ج ۱۰، ص ۹۵). برخی نیز ذکر را خلاف فراموشی معنا کرده‌اند (ابن‌درید، ۱۹۹۸، ج ۲، ص ۶۹۴/ جوهری، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۶۶۵/ ابن‌فارس، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۳۵۸). مصطفوی در تحلیل مفهوم اصلی ذکر، آن را به یادآوری و تذکر در مقابل غفلت و نسیان معنا می‌کند، اعم از اینکه این تذکر قلبی یا زبانی باشد (مصطفوی، ۱۴۳۰، ج ۳، ص ۳۱۸).

البته تمام آیاتی که در آنها ذکر به کار رفته است، به معنای یادآوری کردن و یادکردن نیست. هرچند برخی لغت‌شناسان و مفسران، ذکر را فقط به ضد نسیان معنا کرده‌اند، اما با

بررسی این واژه در قرآن کریم به دست می‌آید، معنای ضد نسیان در همه آیات لزوماً و همیشه به این شکل کارایی ندارد، حتی در بعضی موارد اصلاً معنای مذکور را ندارند؛ مانند آیه «الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ» که در مقام بیان ویژگی‌های محبتین است و ترس به هنگام ذکر خداوند متعال را یکی از ویژگی‌ها بر می‌شمارد؛ بنابراین نمی‌توان فقط ضد نسیان را معنای ذکر در آیات قرآن دانست (مروتی، ۱۳۹۲، ص ۱۴۱). اضافه بر معانی لغوی در قرآن کریم، برای واژه ذکر مصادیق متعددی ذکر شده است؛ از جمله پیامبر اکرم، قرآن کریم، نماز، تورات و تقوا. البته در بررسی‌های پژوهش حاضر قرار است فقط به ذکر و قلب پردازیم؛ بنابراین از سایر معانی و مصادیق ذکر که در بخش لغوی از آن سخن گفته شد، صرف نظر می‌کنیم.

علامه طباطبایی در چند جای تفسیر المیزان رابطه ذکر و قلب را بیان کرده است. یکی از نمونه‌ها جایی است که به رابطه ذکر الهی با قلب می‌پردازد. به اعتقاد علامه هر قلبی با ذکر الله (بذکرالله) اطمینان می‌یابد و از قلق و اضطراب نجات و سکون می‌یابد. چنین قلبی بر خلقت راستین و بر بصیرت خود باقی مانده است؛ اما قلبی که از خلقت اصلی خود منحرف گشته، بصیرت و فقه ندارد و از طمأنینه و سکون بدور است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۳۵۶).

علامه طباطبایی تذکر به همراه فکر سالم، عمل صالح در کنار ایمان به خدا و بازگشت به سوی خدا را راه درمان قلب‌های مریض می‌داند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۳۷۹). در جایی دیگر معتقد است به خاطر قساوت قلب، قلب انسان نمی‌تواند با آیات الهی متذکر شود (همان، ج ۱۷، ص ۲۵۵).

یکی از جاهایی که علامه بین تذکر و قلب ارتباط برقرار کرده است، جایی است که تثبیت اعتقاد حق و مستقرشدن آن در قلوب را نیازمند تلقین و تذکر می‌داند (همان، ج ۴، ص ۱۲۹). در نتیجه باید گفت که رابطه بین قلب و تذکر رابطه‌ای است که به اصل خلقت قلب بر می‌گردد. خلقت قلب به گونه‌ای است که باید تذکر داشته باشد و هر انسانی تا زمانی که خلقت قلب خود را تغییر نداده، از این موهبت الهی بهره‌مند است. تذکر ثمره‌های

زیادی برای انسان دارد. از نظر معرفتی تذکر خود حقایق را در قلب حاضر می‌کند و اعتقاد و باور انسان را به خدا، استقرار و ثبات می‌بخشد. با این بیان در تذکر، انسان با آیات تکوینی و تشریحی الهی مواجه می‌شود. آنها را دریافت می‌کند، به قلب خود می‌آورد، آنها را حفظ می‌کند، حقایق معانی آنها را حاضر می‌گرداند، این حقایق را در درونش تثبیت می‌کند و از آنها تأثیر می‌پذیرد و قلب به سوی آرامش و طمأنینه حرکت می‌کند. فرایند تذکر شامل تمام این مراحل می‌شود.

نتیجه‌گیری

بعد غیرجسمانی انسان بیش از یک هستی نیست؛ بنابراین قلب، نه عضوی از روح است و نه خود دارای اجزایی است؛ بلکه قلب همان نفس یا روح است. البته این عضو کارکردهای گوناگونی دارد و تفاوت در کارکرد دلیل بر انقسام نیست. اساسی‌ترین کارکردهای قلب در سه حوزه معرفت، ایمان و عواطف می‌باشد که ما در این پژوهش کارکردهای حوزه معرفت را بررسی کردیم. یکی از دقت‌های علامه طباطبائی در کارکردهای قلب، برشمردن الفاظ دال بر معرفت است. واژگانی که علامه آنان را ذکر می‌کند، عبارت‌اند از ظن، حسابان، ذکر، عرفان، فهم، فقه، درایت، یقین، فکر، رأی، زعم، حفظ، حکمت، خبره، شهادت، عقل، و البته فتوا و بصیرت را در ادامه به آنها ملحق می‌گرداند. باید توجه داشت که مقصود علامه از معرفت در این بخش، حلول عقل است که فرایند خاص خود را دارد. بنابراین وحی در این منظومه نیست؛ اما علامه رابطه قلب و وحی را بیان کرده است. نتایج روابط قلب را بدین صورت می‌توان خلاصه کرد:

۱. علامه عقل و قلب را در قرآن مترادف هم بیان کرده است. البته ایشان عقل را منبع معرفتی نمی‌داند، بلکه آن را نوعی ادراک معرفتی کرده است که از یک منبع معرفتی دیگر صادر شده است. تعقل در قرآن فرایندی دارد که ضمن آن انسان از سیر در آیات تاریخی به ایمان می‌رسد.

۲. سمع را اگر به معنای شنیدن در نظر بگیریم به عنوان ابزار معرفتی خواهد بود و اگر به معنای پذیرش و اطاعت معنا شود، یکی از کارکردهای قلب به حساب می‌آید. فرایند

رسیدن سمع به ایمان ذیل فرایند تعقل قرار می‌گیرد که طی آن، انسان با پذیرش و اطاعت از ناصح مشفق در برابر حق تسلیم خواهد شد.

۳. فقه درایت و فهم است که ممکن است از انسان سلب شود و در این سلب شدن هم انسان دخیل است هم خداوند. علامه خداوند را مانع کارکرد قلب در حوزه تفقه می‌داند که البته این امر به دلیل رفتارهای خود انسان می‌باشد که از دست دادن سعادت و محرومیت از خیر جزای این عدم فهم می‌باشد.

۴. جهان بینی قرآن نسبت به وحی با جهان بینی کافران نسبت به این مقوله متفاوت است. قرآن فرستنده وحی را خداوند معرفی می‌کند که از طریق جبرئیل به عنوان کانال ارتباطی، وحی را بر قلب پیامبر نازل کرده است؛ اما برخی کافران اصل این ارتباط را انکار کرده‌اند و برخی دیگر کانال ارتباطی، یعنی فرشته وحی را نپذیرفتند. علامه موجودیت جبرئیل را ضمن ادله‌ای ثابت نموده و تصریح می‌کند، الفاظ وحی نیز بدون دخالت پیامبر یا جبرئیل از طرف خداوند به دست ما رسیده است.

۵. علامه بیان می‌کند که قلب با ذکر خداوند اطمینان می‌یابد و تذکر به همراه فکر سالم و عمل صالح راه درمان قلب‌های مریض می‌باشد. پیوند قلب و ذکر رابطه‌ای است که به اصل خلقت بر می‌گردد و تا زمانی که انسان در مسیر انحراف قرار نگرفته است و موانع بر او مستولی نشده، از این موهبت الهی بهره‌مند می‌گردد.

منابع و مأخذ

* قرآن کریم.

۱. ابتهاج، یاسر؛ **القلب فی القرآن الکریم**؛ پایان‌نامه دفاع شده در دانشگاه اصول‌الدین نابلس - فلسطین، ۲۰۱۱م.
۲. ابن اثیر، مبارک بن محمد؛ **النهاية فی غریب الحدیث و الاثر**؛ تحقیق محمود محمد طناحی؛ چ چهارم، قم: انتشارات مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۶۷.
۳. ابن درید، محمد بن حسن؛ **جمهرة اللغة**؛ چ اول، بیروت: انتشارات دارالعلم للملایین، ۱۹۸۸م.
۴. ابن فارس، احمد بن فارس؛ **معجم مقاییس اللغة**؛ تحقیق عبدالسلام محمد هارون؛ قم: انتشارات مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.

۵. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ **لسان العرب**؛ چ سوم، بیروت: انتشارات دارالصدر، ۱۴۱۴ق.
۶. ازهری، محمد بن احمد؛ **تهذیب اللغة**؛ چ اول، بیروت: انتشارات دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ق.
۷. جوهری، اسماعیل بن حماد؛ **الصحاح**؛ چ اول، بیروت: انتشارات دارالعلم للملایین، ۱۳۷۶ق.
۸. حسینی شیرازی، سید محمد؛ **تبیین القرآن**؛ بیروت: انتشارات دارالعلوم، ۱۴۲۳ق.
۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ **مفردات الفاظ القرآن**؛ چ اول، بیروت: انتشارات دارالقلم، ۱۴۱۲ق.
۱۰. شبر، سید عبدالله؛ **تفسیر القرآن الکریم**؛ بیروت: انتشارات دارالبلاغه للطباعة و النشر، ۱۴۱۲ق.
۱۱. شیرازی، صدرالدین محمد؛ **شرح اصول کافی**؛ تصحیح محمد خواجهی؛ تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳.
۱۲. طباطبائی، سید محمد حسین؛ **المیزان فی تفسیر القرآن**؛ ترجمه محمد باقر موسوی همدانی؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴.
۱۳. —؛ **المیزان فی تفسیر القرآن**؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
۱۴. طوسی، محمد بن حسن؛ **التبیان فی تفسیر القرآن**؛ بیروت: انتشارات دارالاحیاء التراث العربی، [بی تا].
۱۵. عسکری، حسن بن عبدالله؛ **الفروق فی اللغة** (۶ جلدی)؛ چ اول، بیروت: انتشارات دارالأفاق، الجدیدة، ۱۳۷۶ق.
۱۶. فراهیدی، خلیل ابن احمد؛ **العین**؛ چ دوم، قم: نشر هجرت، ۱۴۰۹ق.
۱۷. فلاح پور، مجید؛ «معناشناسی علم در قرآن کریم و مکاتب بشری»؛ پژوهش در مسائل تعلیم و تربیت، ش ۲۰، پاییز ۱۳۹۲.
۱۸. فیض کاشانی، ملامحسن؛ **الاصفی فی تفسیر القرآن**؛ قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۸ق.
۱۹. فیومی، احمد بن محمد؛ **المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی** (۲ جلدی)؛ چ دوم، قم: انتشارات مؤسسه دارالهجرة، ۱۴۱۴ق.
۲۰. قائمی نیا، علیرضا؛ **بیولوژی نص**؛ چ اول، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۹.

۲۱. مرتضی زبیدی، محمدبن محمد؛ **تاج العروس من جواهر القاموس**؛ تحقیق علی شیری؛ ج اول، بیروت: انتشارات دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
۲۲. مروتی، سهراب؛ «معناشناسی واژه ذکر در قرآن کریم»؛ **آموزه‌های قرآنی**، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ش ۱۷، بهار-تابستان ۱۳۹۲.
۲۳. مصطفوی، حسن؛ **التحقیق فی کلمات القرآن** (۱۴ جلدی)؛ ج سوم، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۳۰ق.
۲۴. —؛ **تفسیر روشن**؛ تهران: مرکز نشر کتاب، ۱۳۸۰.
۲۵. مغنیه، محمدجواد؛ **تفسیر الکاشف**؛ ج ۷، تهران: انتشارات دارالکتب الاسلامیة، ۱۴۲۴ق.
۲۶. مکارم شیرازی، ناصر؛ **تفسیر نمونه**؛ تهران: انتشارات دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۴.
۲۷. نصرتی، شعبان؛ **معناشناسی شناختی قلب در قرآن**؛ پایان‌نامه دفاع‌شده در دانشگاه حدیث قم، ۱۳۹۴.